



پیش‌ها و پاسخ‌ها

کد پرسش: ۱۸

عقاید

ایمان و کفر

شناخت ادیان، مذاهب و فرقه‌ها

پرسش کننده: مرتضی سواری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شماره پرسش: ۱

تاریخ پرسش: ۱۳۹۳/۱۱/۱

بنده یک سوال از محضر ایشان داشتم. پیامبر (ص) می‌فرمایند: بعد از من امتم به ۷۳ فرقه تبدیل می‌شود که فقط یکی از آنها درست است. پس ایشان چگونه ادعا می‌کنند همه آنها درست نیستند و فقط یکی درست است آن هم آنی که الان ایشان با آن آمدند و اسمش را اسلام حنیف گذاشته‌اند؟

پاسخ به پرسش شماره: ۱

تاریخ پاسخ به پرسش: ۱۳۹۳/۱۱/۱

خبر منسوب به پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌ی پیدایش ۷۳ فرقه پس از او که یکی از آنها «ناجیه» و باقی اهل آتشند، خبری واحد و غیر یقینی است و حضرت منصور هاشمی خراسانی عدم حجّیت چنین اخباری را در مواضعی از کتاب خود مانند مبحث «رواج حدیث‌گرایی» (ص ۱۴۲)، به تفصیل تبیین فرموده است. فارغ از آنکه بیشتر اسناد این حدیث، در نظر اهل حدیث ضعیف شمرده می‌شود و تتمّه‌ی مشهور آن مبنی بر تعریف فرقه‌ی ناجیه به «جماعت» و تعریف جماعت به چیزی که «پیامبر و اصحاب او» بر آن بوده‌اند، با توجه به اختلاف شدید اقوال و افعال اصحاب آن حضرت، قابل التزام نیست، بلکه بوی جعل می‌دهد. افزون بر اینکه صدر آن با واقعیت محسوس و بیرونی سازگاری ندارد؛ چراکه پیدایش ۷۳ فرقه پس از پیامبر خداوند صلی الله علیه و آله و سلم در میان مسلمانان ثابت نیست، بلکه چه بسا خلاف آن ثابت باشد؛ با توجه به اینکه فرقه‌های مسلمان نام برده شده در کتب فرقه‌شناسی، بسیار بیشتر یا کمتر از این تعدادند و حذف برخی و افزودن برخی دیگر برای تطبیق آن‌ها بر این تعداد، بدون تکلف فراوان ممکن نیست، بلکه نوعاً ترجیح بلا مرجح است. اما مضمون این حدیث به فرض صحّت آن، منافاتی با گفتمان منصور هاشمی خراسانی ندارد؛ زیرا گفتمان ایشان فرقه‌ی جدیدی نیست، بل گفتمان بازگشت به کتاب خدا و سنت پیامبر اوست که ائمه‌ی اهل بیت در طول تاریخ اسلام منادی آن بوده‌اند و خواصّ اصحاب آنان بر آن استقامت داشته‌اند و هم‌اکنون مهدی علیه السلام و خواصّ اصحابش بر آن هستند و منصور هاشمی خراسانی آن را ظاهر می‌کند و ابعاد فراموش شده‌ی آن را به یاد می‌آورد، در حالی که بسیاری از مردم به سبب طول فترت و فاصله‌ای که از عصر حضور پیامبر و خلفاء او

گرفته‌اند، آن را گفتمانی جدید و بی‌سابقه می‌پندارند؛ همچنانکه بعید نیست در صورت ظهور مهدی علیه السلام نیز گفتمان او را گفتمانی جدید و بی‌سابقه بیندارند، در حالی که گفتمان او نیز چیزی جز گفتمان پدرانش نخواهد بود.

تعلیق شماره: ۱ نویسنده‌ی تعلیق: سهیل ناظری تاریخ تعلیق: ۱۳۹۶/۱۰/۱۹

شما در سایتتان حدیث مربوط به فرقه ناجیه و ۳۷ فرقه را ضعیف دانسته‌اید، در حالی که این حدیث نه تنها صحیح، بلکه متواتر است و حقایق مذهب شیعه و بطلان مذاهب دیگر را ثابت می‌کند و نشان می‌دهد که مبنای منصور هاشمی خراسانی که می‌گوید من نه شیعه و نه سنی هستم درست نیست؛ چراکه بنا بر این حدیث، یکی از مذاهب حق است و آن هم شیعه است و باقی اهل جهنم هستند.

پاسخ به تعلیق: ۱ تاریخ پاسخ به تعلیق: ۱۳۹۶/۱۰/۲۵

برادر گرامی!

لطفاً از عجله، ساده‌نگاری و بی‌دقتی بپرهیزید و به نکات زیر توجه فرمایید:

اولاً ما در سایت، همه‌ی اسناد این حدیث را ضعیف ندانسته‌ایم، بلکه صریحاً گفته‌ایم: «بیشتر اسناد این حدیث، در نظر اهل حدیث ضعیف شمرده می‌شود» و این یعنی برخی اسناد آن در نظر آنان صحیح شمرده می‌شود. اما ضعف بیشتر اسناد آن در نظر آنان، بر اهل تتبع پوشیده نیست؛ زیرا به عنوان نمونه، در یکی از اسناد آن (مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴۵) ابن لهیعه است که ضعیف شمرده شده و در سند دیگر آن عبّاد بن یوسف است که هیچ کس جز ابن ماجه از او حدیثی روایت نکرده و ابن ماجه نیز تنها همین حدیث را از او روایت کرده (بنگرید به: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۲۲) و در سند دیگر آن عبد الرحمن بن زیاد افریقی و در سند دیگر آن کثیر بن عبد الله مزنی است که متروک هستند و حاکم نیشابوری درباره‌ی شان گفته است: «لا تُقَوِّم بِهِمَا الْحُجَّةَ» (المستدرک، ج ۱، ص ۱۲۸)؛ «حجت با این دو بر پا نمی‌شود» و در سند دیگر آن یزید رقاشی است که جمهور او را ضعیف شمرده‌اند (هیثمی، مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۲۶) و در سند دیگر آن ابو معشر نجیح و در سند دیگر آن ابو غالب و در سند دیگر آن موسی بن عبیده ربذی و در سند دیگر آن کثیر بن مروان و در سند دیگر آن لیث بن اُبی سلیم و در سند دیگر آن عبد الحمید بن ابراهیم است که همگی ضعیف شمرده شده‌اند (همان، ج ۷، ص ۲۵۸، ۲۵۹ و ۳۲۴) و در سند دیگر آن ولید بن مسلم است که مدلس است (ابن اُبی عاصم، السنّة، ص ۳۶) و

در سند دیگر آن قطن بن عبد الله است که مجهول الحال است (همان، ص ۳۴) و در سند دیگر آن عقیل جعدی است که بسیار ضعیف و منکر الحدیث شمرده شده (همان، ص ۳۵)، بل حق آن است که هیچ یک از اسناد این حدیث خالی از مقال نیست، مگر دو سند منتهی به معاویه بن ابی سفیان و ابو هریره (سنن ابی داود، ج ۲، ص ۳۹۰) که اهل حدیث آن دو را بدون مقال صحیح شمرده‌اند، در حالی که معاویه بن ابی سفیان و ابو هریره خود متهم به کذب یا نسیان هستند و وثاقت‌شان ثابت نیست؛ خصوصاً با توجه به اینکه خود به مضمون این حدیث ملتزم نبوده‌اند و از جماعت مسلمانان در زمان علی بن ابی طالب جدا شده‌اند و با این وصف، احتمالاً این حدیث را تنها بعد از زمان علی بن ابی طالب و در زمان حاکمیت خود روایت کرده‌اند تا فرقه‌ی ناجیه را به جماعت خود تعبیر کنند و جماعت مخالفانشان را فرقه‌های اهل آتش بشمارند و این احتمالی قوی است که روایت‌شان را از اعتبار می‌اندازد.

ثانیاً اگرچه در حدیث متواتر، عدالت راویان شرط نیست، ولی حق آن است که این حدیث را نمی‌توان متواتر دانست؛ چراکه هر چند افزون بر معاویه و ابو هریره، با اسنادی قابل مناقشه از عبد الله بن عمرو بن عاص، سعد بن ابی وقاص، انس بن مالک، ابو امامه و عوف بن مالک نیز روایت شده است، ولی بسیار مشکوک و تأمل‌برانگیز می‌نماید که همه‌ی آنان در دوستی با معاویه و دشمنی با علی بن ابی طالب اشتراک داشته‌اند؛ به این ترتیب که عبد الله بن عمرو بن عاص همراه پدرش به معاویه پیوست و در جنگ صفین فرماندهی میمنه‌ی لشکر او را برعهده داشت و در زمان حکومت معاویه، مدتی حکمران کوفه بود و پس از مرگ پدرش، از سوی معاویه به حکومت مصر منصوب شد و سعد بن ابی وقاص -پدر عمر سعد- از کسانی بود که با علی بن ابی طالب بیعت نکردند و از یاری او در جنگ‌های سر باز زدند و انس بن مالک نیز از زمره‌ی آنان بود و علاوه بر آن، حاضر نشد که به صحت حدیث غدیر خم شهادت دهد و از این رو، علی بن ابی طالب او را نفرین کرد و ابو امامه نیز رابطه‌ی حسنه‌ای با حاکمان اموی داشت و بنا بر شواهد تاریخی -از همراهی با علی بن ابی طالب در صفین خودداری کرد و عوف بن مالک نیز از اهل شام در زمان حکومت معاویه و یاران عمرو بن عاص و یزید بن معاویه در جنگ‌های اسکندریه و قسطنطنیه بود که احادیثی را در وجوب اطاعت از امراء روایت می‌کرد. اینان راویان اصلی این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده‌اند و با این وصف، بسیار محتمل به نظر می‌رسد که روایت آن توسط آنان، تنها در زمان حکومت معاویه و با انگیزه‌ی حمایت از او انجام شده؛ چراکه روایت آن توسط آنان در زمان حکومت علی بن ابی طالب، در تناقض با

رویگرد آنان بوده است؛ چنانکه به عنوان نمونه، از یزید رقاشی روایت شده است که گفت: «قُلْتُ لِأَنْسٍ: يَا أَبَا حَمْزَةَ! فَأَيُّ الْجَمَاعَةِ؟ قَالَ: مَعَ أُمَّرَائِكُمْ مَعَ أُمَّرَائِكُمْ» (مسند ابی یعلی، ج ۷، ص ۱۵۶)؛ «به انس (بن مالک یکی از راویان این حدیث) گفتیم: ای ابا حمزه! جماعت (که در این حدیث فرقه‌ی ناجیه شمرده شده) کجاست؟ گفت: به همراه امیرانتان، به همراه امیرانتان!»! آری، این حدیث از علی بن ابی طالب نیز روایت شده، ولی با سندی بسیار ضعیف و متنی که ارتباط آن با دوستان معاویه و دشمنان علی بن ابی طالب را آشکارتر می‌کند؛ چراکه در آن آمده است: «تَفَرَّقَتِ الْيَهُودُ عَلَى إِحْدَى وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً وَ النَّصَارَى عَلَى ثَلَاثِينَ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً وَ أَنْتُمْ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً وَ أَنْ مِنْ أَضْلَلُهَا وَ أَحَبَّهَا مَنْ يَتَشَبَّعُ أَوْ الشَّيْعَةَ» (ابن ابی عاصم، السننه، ص ۴۶۷)؛ «یهودیان به هفتاد و یک فرقه و مسیحیان به هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند و شما به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شوید که گمراه‌ترین و خبیث‌ترین آن‌ها کسانی هستند که به تشیع می‌گرایند یا شیعه هستند!»! این به معنای آن است که این حدیث، یک «حدیث اموی» بوده که توسط حزب معاویه با انگیزه‌های سیاسی روایت شده است و با این وصف، نمی‌توان آن را متواتر دانست؛ زیرا راویان متعدّد یک حدیث تنها هنگامی موجب یقین عقلا به صدور آن می‌شوند که وابسته به یکدیگر در یک گروه ذی نفع نباشند؛ چنانکه علامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی در این باره فرموده است: «و لَا يَكُونُ بَعْضُهُمْ قَرْنَاءَ بَعْضٍ فَيَتَّبِعُوا فِي رِوَايَتِهِمْ»؛ «و برخی‌شان همنشین برخی دیگر نباشند تا در روایت‌شان (به اخذ از یکدیگر یا تبانی با هم) متهم شوند» (گفتار ۱۳)، بلکه به صورت خاص درباره‌ی احادیث اموی هشدار داده و فرموده است: «إِنَّ مَوَالِيَّ بَنِي أُمَيَّةٍ قَدْ أَفْسَدُوا عَلَيْكُمْ الْحَدِيثَ فَدَعُوهُ وَ أَقْبِلُوا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ خَلِيفَتِهِ فِيكُمْ فَإِنَّهُمَا يَهْدِيَانِكُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ! أَلَا إِنِّي لَا أَقُولُ لَكُمْ حَسْبُكُمْ كِتَابُ اللَّهِ وَ لَكِنْ أَقُولُ لَكُمْ حَسْبُكُمْ كِتَابُ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ فِيكُمْ»؛ «همانا دوستداران بنی امیّه حدیث را بر شما خراب کرده‌اند، پس آن را واگذارید و به کتاب خداوند و خلیفه‌اش در میانتان روی آورید؛ چراکه آن دو شما را به راهی راست رهنمون خواهند شد! آگاه باشید که من به شما نمی‌گویم: کتاب خداوند شما را بس است، بلکه به شما می‌گویم: کتاب خداوند و خلیفه‌اش در میانتان شما را بس است» (گفتار ۸، فقره‌ی ۳). به علاوه، عدم مخالفت یک حدیث با قرآن و عقل نیز در یقین‌آور بودن آن شرط است، در حالی که این حدیث آشکارا با قرآن و عقل مخالفت دارد؛ با توجه به اینکه فرقه‌ی ناجیه را «جماعت»، «سواد اعظم» و «پیروان پیامبر و اصحاب او» شمرده، در حالی که قرآن آشکارا اکثریت را در خطا دانسته و از پیروی آنان نهی کرده و فرموده است: ﴿وَإِنْ تَطَعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ

سَبِيلَ اللَّهِ إِنَّ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ (أنعام/ ۱۱۶): «و اگر از اکثر کسانی که در زمین هستند پیروی کنی تو را از راه خداوند گمراه می‌کنند، آنان جز از ظن پیروی نمی‌کنند و آنان جز تخمین نمی‌زنند» و عقل نیز نه میان جماعت و فرقه‌ی ناجیه تلازمی می‌یابد و نه میان پیامبر و اصحاب او؛ همچنانکه میان اصحاب پیامبر نیز هماهنگی و وحدت نظر و عملی نمی‌یابد؛ فارغ از آنکه نمی‌تواند ۷۳ فرقه را در امت مشاهده کند؛ چراکه اگر مراد از فرقه مذهب باشد، بسیار کمتر از این تعداد مذهب در میان مسلمانان وجود دارد و اگر مراد از فرقه گروه باشد، بسیار بیشتر از این تعداد گروه در میان مسلمانان وجود دارد و از این رو، کسی قادر به شمردن ۷۳ فرقه در میان آنان نیست، در حالی که خبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از امری عینی و خارجی، نمی‌تواند با حس و وجدان منافات داشته باشد و از این رو، یقین به صدور این حدیث از او حاصل نمی‌شود. بیهوده نیست که برخی از اهل حدیث و حنفیه نیز در آن اشکال کرده‌اند (بنگرید به: ابن تیمیه، منهاج السنه، ج ۲، ص ۱۰۱ به نقل از ابن حزم و دیگران؛ ألبانی، ظلال الجنة فی تخریج السنه لابن ابي عاصم، ص ۳۳ به نقل از برخی حنفیه).

ثالثاً این حدیث در صورت تواتر، هیچ دلالتی بر «حقانیت مذهب شیعه و بطلان مذاهب دیگر» ندارد، بلکه بالعکس بر بطلان مذهب شیعه و حقانیت اهل سنت و جماعت دلالت دارد؛ زیرا چیزی که از طریق راویان متعدد رسیده، بهیستی بودن «جماعت»، «سواد اعظم» و «پیروان پیامبر و اصحاب او» و دوزخی بودن سایر مسلمانان است، در حالی که شیعه با توجه به اقلیت آشکارش، هیچ‌گاه مصداق جماعت و سواد اعظم نبوده و با توجه به اعتقادش درباره‌ی اصحاب پیامبر، هرگز ادعای پیروی از آنان را نداشته و با این وصف، تواتر این حدیث، به معنای بهیستی بودن اهل سنت و جماعت و دوزخی بودن اهل تشیع است که آشکارا از جماعت و سواد اعظم جدا شده‌اند و به جای پیروی از اصحاب پیامبر، به تبری از آنان روی آورده‌اند. به همین دلیل بوده است که کسانی از اهل تشیع، گاه به تأویل این حدیث و گاه به تبدیل آن کوشیده‌اند تا خود را از زیر تیغ آن کنار بکشند؛ به این ترتیب که گاهی مدعی شده‌اند مراد از اصحاب پیامبر، اهل بیت او و مراد از جماعت و سواد اعظم اهل حق هستند، اگرچه در اقلیت باشند؛ غافل از آنکه اراده‌ی اهل بیت پیامبر از اصحاب او و اراده‌ی اهل حق از جماعت، إغراء به جهل است و گاهی به جای جماعت، سواد اعظم و پیروان اصحاب پیامبر، شیعیان و پیروان اهل بیت او را قرار داده‌اند؛ غافل از آنکه روایت آنان با این لفظ، متواتر نیست، بل روایتی واحد و ضعیف است که ناگزیر پس از رواج روایت مشهور، برای مقابله با آن سامان داده شده است.

رابعاً صدر این حدیث - بدون در نظر گرفتن ذیل آن و برخی الفاظش - هر گاه به معنای وقوع اختلاف بیشتر میان مسلمانان و سعادت هدایت یافتگان و خسران گمراهانشان به قدر هدایت و گمراهی‌شان باشد، اشکالی ندارد و می‌تواند از پیامبر صادر شده باشد، ولی نشان نمی‌دهد که مبنای منصور هاشمی خراسانی درست نیست؛ زیرا او نمی‌گوید که شیعه به معنای پیرو اهل بیت پیامبر یا سنی به معنای پیرو سنت او نیست، بل می‌گوید که شیعه یا سنی به معنای رایج نیست و میان این دو فرق بسیاری وجود دارد؛ چراکه شیعه به معنای رایج، در بسیاری از عقاید و اعمال خود پیرو اهل بیت پیامبر نیست و از عقاید و اعمال آنان فاصله گرفته است؛ همچنانکه سنی به معنای رایج، در بسیاری از عقاید و اعمال خود پیرو سنت پیامبر نیست و از عقاید و اعمال او فاصله گرفته است، در حالی که منصور هاشمی خراسانی در همه‌ی عقاید و اعمال خود - بدون تقید و تعصب به یک مذهب خاص - پیرو عقاید و اعمال پیامبر و اهل بیت اوست و با این وصف، طبیعتاً شیعه یا سنی به معنای رایج محسوب نمی‌شود (در این باره، بنگرید به: پرسش و پاسخ ۳۱۰). بی‌گمان فرقه‌ی ناحیه، کسانی مانند او هستند که در همه‌ی عقاید و اعمالشان، از عقاید و اعمال پیامبر و اهل بیتش پیروی می‌کنند، اگرچه بر خلاف عقاید و اعمال شیعیان و سنیان باشد و آنان همان مؤمنان و همان مسلمانان حنیف هستند که برای پروردگارشان در تکوین یا تشریح یا تحکیم شریکی نمی‌گیرند و برای حکومت خلیفه‌اش در زمین زمینه‌سازی می‌کنند و آنان همان هدایت یافتگانند.

دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی
بخش پاسخگویی به پرسش‌ها

